



۲۰۱۹/۰۷/۱۴

ملالی موسی نظام

رویداد های سرنوشت ساز در افغانستان نیمه دوم قرن بیست افشاء جریانات مهم از دید یک نویسنده و یک جنرال مجرب عالیرتبه بخش اول



عرضی مختصر:

این یادداشت ها فشرده ای از نظریات دو شاهد عینی ای که در هر دو عصر سرنوشت ساز قسمتی از نیمه دوم قرن بیستم افغانستان عزیز حضور فعال داشته اند، می باشد که مجموع آنرا میتوان منحیث چشم اندازی از رویداد های تاریخی همان دوره ها پذیرفت. چونکه کودتای ۲۶ سرطان بدون تردید سرنوشت افغانستان و مردم آنرا به مجرای نوینی سوق داد، در پهلوی تحریف و تاریخ سازی اقلیتی که مسئولیت امانت داری شهود عینی را پذیرا نمیگردند، البته اسناد و مدارک بیشماری را هم از شاهدان قضایای افغانستان آن دوره ها در دست داریم که بر سفسطه سرایی ها و تحریفات بدون استناد آب سرد میباشند. درین مبحث به سراغ گلچینی از یادداشت های منتشره دو تن ازین شخصیت هایی میرویم که چشم دید ها و حقایق قسمت های مهم آن ادوار را بصورت بیطرفانه، مستدل و تا حد امکان مستند به دید هموطنان و نسل های ذیحق افغان با امکانات مختلفه، مخصوصاً وسایل انترنتی قرار بگیرند. درین وجیهه ملی که هدف، روشن گرایی و پشتی بانی از آنچه دقیقاً در سرزمین جنگ زده افغانستان ویر مردم نهایت مظلوم در برحه از قرن گذشته واقع گردیده، است، دردا که مشاهده می شود جمعی به عنوان تحقیق گر و تاریخ نگار، علی الرغم آگاهی کامل به حقایق، از بیان روی داد های واقعی، تغیر جهت می دهند و یگان سفسطه سرای خیره سر هم با سویه و فهم ناقص، در حقیقت رهبر و معبود خویش را با تخریبات و انحرافات ذهنی خوانندگان به حسیض می کشاند. ولی مسلم است که آنچه را تاریخ خود ثبت و حفظ نموده، میراث مردم شریف افغانستان و نسل های آن است که چون آفتاب جهان تاب، دیر یا زود از لابلای صفحات پاک آن آشکار میگردد و گردیده است. برخ مهمی درین مبحث خاطراتی از دو هموطن یعنی آقای سید عبدالله کاظم و قسمت هایی از خاطرات یک جنرال آگاه اردو محمد نذیر کبیر سراج از مهمترین دوره تاریخ ساز کشور است که با نتیجه گیری این قلم خدمت شما هموطنان ارجمند تقدیم می گردد.

مقدمه:

با گذر زمان و به رشد رسیدن نسل های جوان افغان، وجیهه استناد و پیشکش حوادث و رویداد های تاریخ سرزمین شان، بیشتر بر عهده قلم بدستان و شهود عینی ای است که هنوز هم در قید حیات بوده و میتوانند بر رویداد های سرنوشت ساز وطن حتی المقدور روشنی بیفکنند. برای چنین منظوری باید به اعصاری که تاریخ معاصر افغانستان را بعد از نیمه قرن بیستم رقم میزند، مراجعه و استناد صورت گیرد.

دوره های مورد بحث که در حقیقت یکی دهه دیموکراسی می باشد، به دلیل تغیرات بنیادی عمیقی که به ارمان آورد و دست آورد های نابی که متکی به اساسات دیموکراسی و آزادی های فردی برای تشکیل یک جامعه مترقی

و مرفه بود، عصر دومی البته جریانات دقیق و حوادثیست که بین دو کودتا، یعنی در عصر جمهوریت محمد داوود خان به وقوع پیوست.

درین مبحث که بر علاوه دید و نظر خود نویسنده و افراد دیگری منحصراً شهود عینی، آثار کتبی وابستگان به آن مقطع تاریخ و افسران اردو و تجارب آنان، و البته مطبوعاتینانی که در جریان وارد بودند و مؤرخینی چند، بیش از حد در دسترس است، مشکل خواهد بود که به تعداد بیشتری مراجعه نموده و مثنوی هزار من کاغذ بوجود آورد. بنا بر آن از جمله آثار دست داشته اختصاراً به گلچینی از قسمت های دو مأخذ مهم دست داشته مراجعه نموده، روشنی میاندازیم: اولی قسمت هایی از کتاب ارزشمند محترم داکتر «سید عبدالله کاظم» تحت عنوان «زنان افغان تحت فشار عنعنہ و تجدد» میباشد که به حضور خوانندگان تقدیم میداریم. چون خود محترم کاظم با ملامتی جانبدارانه از نحوه آزادی های مشروع دهه دیموکراسی، با تمسخر و نارسایتی لقب «مدینه فاضله» را بر چنین مقطع تاریخ کشور گذاشته اند، بجاست که مشاهده نماییم تا نظر خود شان، منحصراً یک شاهد عینی در مورد نو آوری های فردی و قانونیت این عصر که بی شباهت به نهضت دوره شگوفان امانی نبوده، با علل تخریب آن چه می باشد. مأخذ دومی هم مختصری به ارتباط موضوع، از دید و تجارب مرحوم دگر جنرال «محمد نذیر کبیر سراج» از اثر منتشر شده مذکور تحت عنوان «رویداد های نیمه سده بیست در افغانستان - جلد اول» خواهد بود که نظریات و یاد داشت های نامبرده از نقطه نظر یکی از با تجربه ترین و سابقه دارترین افسر اردوی افغانستان و فردی شریف و صاحب عزت و حیثیت اجتماعی و قریب به خاندان شاهی، در نوع خود جالب و افشاء گر بوده، نکات روشن زیادی را در موضوع مورد بحث بصورت آفاقی و آموزنده، خواهد انداخت.

بخش اول، تحلیل مختصر دهه دیموکراسی از نظر آقای سید عبدالله کاظم:

اول- دوره صدارت سردار شاه محمود خان و سردار محمد داوود خان:

۱- دوره صدارت شاه محمود خان «عم دیگر شاه»: (در این قسمت اجمالی از صفحات ۲۳۴ - ۲۳۶ کتاب اقتباس گردیده است - منظور از روشنی مختصری به این عصر، موجودیت تحولات دیموکراتیک محدودی است که شخص صدر اعظم وقت بعد از دکتاتوری محمد هاشم خان، در اجتماع افغانی وارد نمود.) این عصر از جوزای ۱۳۲۵ تا سنبله ۱۳۳۲ مدت هفت سال را در بر گرفت. اقدامات ذیل از دست آورد های مهم این دوره در امور داخلی محسوب می شود: رهایی زندانیان سیاسی، انتخابات آزاد بلدی «شاروالی» و انتخابات آزاد دوره ۷ شورای ملی، آزادی مطبوعات و نشر جراید غیر دولتی «ندای خلق، وطن، انگار، ولس و غیره». بشکل حلقه های سیاسی «ویش زلمیان، وطن، حلقه منسوب به ندای خلق، اتحادیه محصلین، کلوب ملی و غیره». در ساحه روابط خارجی میتوان از عضویت افغانستان به ملل متحد «نوامبر ۱۹۴۶»، جلب همکاری امریکا در پروژه وادی هلمند و از همه مهمتر با تشکیل دولت پاکستان، حاد شدن موضوع «پشتونستان» و کشیدگی میان دو کشور را نام برد. درین دوره عطش مردم بسوی دیموکراسی، شباهت به انسان های بسیار گرسنه داشت که به یکبارگی بطرف غذا هجوم برده و ایجاد بی نظمی نمایند. این پدیده طبیعی را حکومت تحمل کرده نتوانست و شاه با مشاهده اوضاع به فکر برگشت به دسپلین و نظم شد. بنا بر آن به حکومت شاه محمود خان پایان داد.

۶ سپتمبر ۱۹۵۳

۲- دورهٔ صدارت محمد داؤدخان «پسر عمو و شوهر خواهر شاه»: از سنبلهٔ ۱۳۳۲ تا حوت ۱۳۴۱ که مدت تقریباً ۱۰ سال دوام کرد. داؤد خان که در تحکیم و انضباط شهرت داشت، توانست چرخ را به عقب برگرداند و نظم را تا حدود شدت عمل برقرار سازد. او میخواست مثل شاه امان الله یک اصلاح طلب باشد و کشور را بسمت پیشرفت و ارتقاء بکشاند. با استفاده از تجارب تلخ رژیم امانی او معتقد بود که بدون تقویة بنیة نظامی، روی دست گرفتن اصلاحات میسر نخواهد بود. حکومت مسئلهٔ پشتونستان را بهانه ساخت و جهت رفع اختلافات با پاکستان از امریکا طلب کمک نظامی کرد که به این درخواست او وقعی گذاشته نشد «یعنی اهمیتی قابل نگرید- ازین قلم». چون پاکستان هم پیمان امریکا بود. بی‌اعتنایی امریکا نظر داؤد خان را بسوی شوروی «رقیب امریکا» جلب کرد. شوروی سالها منتظر چنین فرصت بود و با آغوش باز نزدیکی داؤد خان را پذیرفت و کمک های نظامی و اقتصادی خود را آغاز کرد. به این اساس افغانستان بحیث یک کشور غیر منسلک با حفظ نزدیکی با شوروی، توانست سیاست «توازن بین شرق و غرب» را پیش گیرد و داخل بازی خطرناک بین این دو قدرت رقیب گردد که حفظ توازن واقعی بین آنها کار دشوار بود.

طرح و تطبیق پلان پنجسالهٔ اول و قسماً پلان پنجسالهٔ دوم موجب تحول قابل ملاحظه در کشور گردید، ولی تیره شدن روابط با پاکستان بطور روز افزون از یکطرف با بسته شدن راه ترانزیتی مشکل اقتصادی کشور را زیاد ساخت و از طرف دیگر موجب شد تا افغانستان بیشتر به دامن شوروی بیفتد و به آنوسيله نفوذ ایدئولوژیکی شوروی در خفا اما به سرعت، خاصتاً بین جوانان و معارف کشور گسترش پیدا کند.

درین موقع شاه که متوجه همچو خطر بود و نیز از قدرت روز افزون داؤد خان اندیشه داشت و در عین زمان اختلاف بین خاندان در بین سردار عبد الوالی «داماد شاه» و داؤد خان، موقف سلطنت را مواجه به تخریش کرده بود، تصمیم گرفت استعفی داؤد خان را قبول و او را از سر راه خود دور سازد. شاه سپس با تجدید نظر بر قانون اساسی و بیرون کشیدن خاندان سلطنتی از حکومت، بالاخره زمام امور را بعد از سی سال شخصاً در دست گرفت و صدارت را به اشخاص غیر خاندانی سپرد.

حال قضاوت مینماییم که آیا این دورهٔ طلایی قبل از تخریبات عندی و پلان شدهٔ گروپ های چپ گرای مسکو و پیکن، راستی های افراطی و البته با موجودیت شهود و استدلال «سردار محمد داؤد»، با آغازی متین و استوار بر ترتیب وثیقه ملی ایکه برای کافه ملت افغانستان، سهم گیری و حق اشتراک را در ادارهٔ امور مملکت و همه مسائل مشروع مردم کشور اعطاء مینمود، از نگاه ایشان چگونه معرفی میگردد:

دههٔ دیموکراسی (مشروطیت) و گسترش نهضت زنان:

قانون اساسی ۱۳۴۳- سر آغاز این دوره: - صفحه ۲۸۱

(یکی از وظایف اولی حکومت داکتر محمد یوسف تدوین مسودهٔ قانون اساسی جدید بود که با توظیف یک کمیسیون هفت نفری کار تسوید بتاريخ ۲۸ مارچ ۱۹۶۳ آغاز گردید و در اوایل سال ۱۹۶۴ مسوده به یک کمیسیون مشورتی متشکل از ۲۳ عضو جهت تدقیق سپرده شد. برای اولین بار در تاریخ کشور دو خانم افتخار عضویت این کمیسیون را دریافت کردند هر یک: «کبرا نورزایی و معصومه عصمتی» که هر دو از پیش آهنگان نهضت نسوان و از جملهٔ معدود زنان تحصیل کرده، صاحب تجربه و فعال کشور بودند. مسوده بعد از غور در لویه

جرگه مؤرخ ۱۸ سنبله ۱۳۴۳ که با یک ترکیب جدید جمعاً متشکل از ۴۵۴ نفر بود، مطرح بحث و بعد از مباحثات طولانی بروز ۲۹ سنبله به تصویب رسید. بعد از توشیح و با اعلام انفاذ آن به تاریخ ۹ میزان ۱۳۴۳ قانون اساسی ۱۳۰۹ (ملغی قرار گرفت). «پسندیده خواهد بود که هموطنان قهرمان ساز و طرفداران کودتا و استبداد، تعداد و اعضای کمیسیون های این قانون و مراحل مختلفه آنرا قبل از اجراء، با شرائط قانون اساسی جمهوریت، لوی جرگه آن، تصویب و توشیح متونی که مفهومی برای مجریان قانون نمیتوانست داشته باشد، دقیقاً و با استدلال بیطرفانه برای هموطنان مقایسه و قضاوت نمایند - ازین قلم». باز هم میرویم به سطور کتاب.

(تحول عمده دیگر در این ارتباط اشتراک چهار خانم در لویه جرگه بود که از طرف پادشاه به حیث اعضای انتصابی معرفی گردیدند: **کبرا نورزایی، معصومه عصمتی، رقیه حبیب و خدیجه احراری**. البته بعد از لوی جرگه ۱۳۰۷، عصر امانی که ۱۳ زن در آن اشتراک کرده بودند، این دومین بار بود که چهار زن در همچو مجلس بزرگ عضویت پیدا می کردند). محترم داکتر کاظم درین مقدمه در صفحه ۲۸۲ ادامه میدهد:

(میر محمد صدیق فرهنگ مؤرخ، عضو کمیسیون تسوید، در باره ماهیت قانون اساسی جدید چنین می نویسد: "قانون مذکور به تناسب قوانین قبلی افغانستان و قانونهای اساسی سائر کشور های در حال رشد، از جمله همسایگان افغانستان، ایران و پاکستان، گامی بزرگ بسوی دیموکراسی بود، زیرا اختیارات گسترده پادشاه را محدود ساخته، دست خاندان شاهی را از مداخله در امور دولتی کوتاه می کرد. «**اشاره به ماده ۲۴ قانون اساسی**»، مصنویت های فردی و آزادی های بنیادی مردم را تضمین می نمود و با خارج ساختن دو قوه تقنینی و قضایی از زیر سلطه قوه اجرائیه، اصل تفکیک قوا را که شرط اساسی حکومت قانون می باشد، تأمین می کرد".

موصوف ازین گفته نتیجه می گیرد که: "قانون مذکور گام نخستین و ضروری در راه تحویل صلح آمیز نظام خودکامه به نظام مشروطه بود که نیم قرن پیش از آن از جانب روشنفکران کشور عنوان شده و چند نسل از آزادیخواهان در راه نیل به آن به مبارزه پرداخته بودند".

داکتر کاظم ادامه میدهد: (به تقلید از شیوه بیان اولین قانون اساسی افغانستان مصوبه ۱۳۰۳ «**عصر امانی**» که حقوق افراد را فقط تحت نام "اتباع" افغانستان خلاصه کرده بود، قوانین بعدی به شمول قانون اساسی جدید ۱۳۴۳ عین شیوه را بکار گرفته و در هیچ مورد به تذکر مشخص در مورد زنان نپرداخته است. این عمومیت بیشتر به مقصد جلوگیری از جدال حلقات روحانی- مذهبی مبنی بر معضله تساوی حقوق زن و مرد از نظر شرعی بود تا از یکطرف راه قانونی را برای همچو مساوات که در اعلامیه حقوق بشر و منشور ملل متحد درج است، باز نگهدارد و از طرف دیگر اصول اساسی دینی را با قید «مطابقت کلیه قوانین با شریعت محمدی» رعایت نماید.

در قانون اساسی ۱۳۰۹ در رابطه با حق سلطنت تنها از "**اولاد ذکور و برادر**" پادشاه به حیث وارث، نامبرده شده «**ماده ۵**» و زنان را ازین حق محروم ساخته بود. در حالیکه قانون اساسی جدید با تأیید مکرر انتقال وراثت سلطنت به "**ذکور**" فقط در مورد نیابت سلطنت، آنهم وقتیکه شاه کمتر از بیست سال داشته باشد، به ملکه این حق را داده است، «**ماده ۲۱**». این اولین بار است که در قانون اساسی کشور به حق زن خاصاً، اشاره می شود و ملکه را واجد صلاحیت نیابت میداند.)

طوریکه مطالعه گردید، تا این قسمت که مقدمه ای بر آغاز نو آوری های قانونی و نهضت و حق دهی بیسابقه به زنان کشور در عصر دیموکراسی و قانونیت است. در قسمت های انکشافات مترقی دیگر این عصر چون به

نسبت طوالت موضوعات، از حوصله این مبحث خارج است، فقط از نهایت درجه خوشبینی و حسن نظر نامبرده با تغییرات شگرف و مترقی اوضاع اجتماعی البته قبل از «تخریبات پلان شده گوناگون داخلی و خارجی» مخصوصاً در راه بیداری و اشتراک زنان در امور شخصی و دولتی مختلفه، صرف به عناوین فعالیت های بسیار مترقی اکتفاء نموده و عقاید و نظریات نیک شانرا در توصیف هر یک از ساحات آتی که دست آورد های این دوره طلایی باشد، تقدیر و تحسین مینماییم: گسترش اشتغال زنان در بیرون خانه - تعلیم و تربیه - تعلیمات عالی - در ساحات طفل و مادر - زنان و سیاست - زن و امور عدلی- نقش زن در ساحه هنر و فرهنگ.

برازنده خواهد بود که مختصری بر استدلال محترم داکتر کاظم بر قسمتهایی از دو زمینه نهایت مترقی و ابتکاری این عصر یعنی، زن و سیاست و زن و امور عدلی، از نظر و استدلال ایشان روشنی اندازیم:

(۱- زن و سیاست «صفحه ۲۸۹»): بعد از پراگراف اول که اشتراک زنان خاندان سلطنتی بعد از عصر امانی است، پراگراف دوم چنین آغاز میگردد: (فعالیت سیاسی زنان بعد از رفع حجاب، بخصوص از آغاز دهه دیموکراسی در کشور شروع شد، طوریکه دو زن در کمیسیون تدقیق قانون اساسی و چهار زن در لویه جرگه ۱۳۴۳ کسب عضویت نمودند. سپس وقتی انتخابات دوره دوازدهم شور «ولسی جرگه و مشرانو جرگه» در ۲۲ میزان ۱۳۴۴ آغاز یافت، از جمله ۲۱۶ تن وکلای منتخب ولسی جرگه چهار زن نیز با کسب اکثریت آراء از محلات مربوطه خود عضویت آن جرگه را حاصل کردند.... برای اولین بار در تاریخ کشور زنان در مظاهره معروف «سه عقرب» سال ۱۳۴۴ اشتراک کردند که مظاهره منجر به سقوط دوره دوم حکومت داکتر محمد یوسف گردید).

بعد از تشریحات مزید اوضاع سه عقرب.... (از آن تاریخ به بعد براه انداختن مظاهرات عام شد و در ده سال مشروطیت مسماء به " دیموکراسی" کار بجایی کشید که که مظاهره جزء برنامه «پروگرام» هر روزه همه گردید. گروه های چپ طرفدار خط مسکو « حزب دیموکراتیک خلق، منقسم در دو شاخه خلق و پرچم» که ریشه های اصلی فعالیت مخفی و گاهی علنی ایشان به زمان «صدارت محمد داود» میرسد، با استفاده از فضای جدید علناً شروع به فعالیت کردند. در جوار مرد ها برای اولین بار یک تعداد دختر ها و خانم ها نیز شامل حلقه فعالیت های سیاسی و حزبی فوق گردیدند که داکتر «اناهیتا راتب زاد» پیشقدم آنها بود.

۲- زن و امور عدلی و امنیتی: انکشاف ساحات مختلف حیات زنان در کشور ایجاب میکرد تا به مسائل عدلی و امنیتی آنها نیز رسیدگی بعمل آید، از جمله انتخاب آزاد شوهر، درخواست طلاق، حقوق ملکیت، لت و کوب و بدرفتاری با زنان و همچنان مسائل مربوط به اختتام و سائر جرائم.

در محیط عنعنوی این مسائل در چهارچوب تسلط و حکمروایی مرد بر طبق رسوم معموله هر محل بطور خصوصی و یا جرگه های کوچک خانوادگی و قومی فیصله میگردید و زن هیچگاه حق و فرصت آنرا نداشت در همچو جرگه هایی اشتراک و از حق خود دفاع کند. همه فیصله ها غیابی اتخاذ میشد و بر زن تحمیل میگردید. با رفع حجاب و تحولات ناشی از آن، زنان شهری به تدریج به حقوق قانونی خود پی بردند و در صدد دفاع از آن بر آمدند.... تا آنوقت دستگاه عدلی و امنیتی کشور کاملاً در دست مرد ها بود و هیچ زن در آن راه نداشت. بروز مسائل مختلفه مربوط زنان، ضرورت وجود مأمورین عدلی و امنیتی از طبقه نسوان را جداً محسوس

گردانید. روی این ضرورت، پوهنتون کابل در پوهنځی های حقوق و شرعیات یک تعداد دختران را برای کدر قضایی تربیه نمود و در اکادمی پولیس نیز یک تعداد دختران را شامل تعلیمات عالی پولیس ساخت).

این بود قسمت هایی از جریانات مترقی دهه دیموکراسی که مطالعات و چشم دید های محترم داکتر «سید عبدالله کاظم» در اثر متذکره وی از دهه دیموکراسی و دست آورد های مثبت آن عصر مترقی. برای پشتیبانی از قوت استدلال و بیان نامبرده خوب است نظر اجمالی شخصی دومی یعنی آقای «محمد اعظم سیستانی» را منحصیث یک «تاریخ نگار» و شاهد که البته در تحقیق جامع وی هم در مورد آن دوره طلایی، نباید شکی را به خاطر راه داد، بصورت مختصر بیان نماییم. آقای سیستانی در اثر معروف شان تحت عنوان «پنجاه مقاله سیستانی» چنین استدلال مینمایند:

"در کشور ما در قرن بیستم دیموکراسی دوبار چهره نمود و مردم ما آنرا در وقته های ده ساله تجربه کردند و خاطرات شیرین و فراموش ناشدنی از هر دو بار را بیاد دارند. ولی متأسفانه که هر دو تجربه بنابر مداخلات دستهای بیگانه از آستین روحانیت بنیاد گرا، با تلخی دردناکی پایان گرفت. بار اول در عهد سلطنت شاه امان الله غازی پس از استقلال در ۱۹۱۹ آغاز شد و با اغتشاش های ارتجاعی در شنوار و..... پایان یافت و جای آنرا استبداد گرفت و مردم تا ۳۵ سال دیگر خمیازه کشیدند.

بار دوم با انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ در عهد سلطنت ظاهرشاه، دموکراسی دوباره طلوع کرد. رونق نشریات، آزادی مخالف و موافق دولت، سخنرانی های آتشین بر ضد رژیم وقت، از طریق مظاهرات و راه پیمایی محصلان و دانشجویان «محصیلین - ازین قلم» پوهنتونها و لیسه های مرکز و ولایات کشور در بیشتر اوقات درسی، مضمون اصلی این دهه دیموکراسی بود. شوق و ذوق جوانان به مطالعه و تلاش برای بدست آوردن آثار مترقی کسانی چون: مارکس، انگلس، مائو، و و نویسندگان اسلامی چون: سید قطب، حسن البنا، مولانا مودودی و غیره به حدی رواج پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نیافته بود و میتوان گفت که تمام سیاستمداران و دولتمردان افغانستان در سه دهه اخیر، محصول همان دهه دیموکراسی است. که با کودتای سردار محمد داؤد در سال ۱۹۷۳ ستاره دهه دیموکراسی افول نمود. و میتوان گفت که مردم ما در دیموکراسی تجربه بیست ساله و با در نظر داشت دیموکراسی پنج ساله شاه محمود خان صدراعظم، تجربه بیست و پنج ساله دارند".

درین جای شکی نیست که آن همه آرزو هایی که از ورای قانون منحصیث تنظیم یک حکومت مردم، برای مردم و توسط مردم، باعث و بانی این عصر فرخنده بود، با مداخلات و تخریب ارزش های والای آن متأسفانه توسط یک اقلیت ضد ملی ای فروخته شده که از کتله های مختلفه تشکیل گردیده بود و با اسم مبارک «افغان»، درخت نونهال دیموکراسی مردم افغانستان را از ریشه بیرون میکردند، بر همه آرزو های یک ملت بینوا نقطه پایان گذاشت و اثرات نا فرجام و خونین آن هرگز دامان مملکت و صاحبان مظلوم آنرا ترک ننمود.

حال با اجازه به سراغ مختصری از بررسی دهه دیموکراسی «مشروطیت» و تخریبات پلان شده گوناگون گروپ های وابسته به خارج و داخل که همه افغان و زاده این سرزمان مقدس بودند، برای ازبین بردن ارزش های آن عصر فرخنده، باز هم از صفحه ۲۹۶ کتاب «زنان افغان» به قسمت هایی تحت عنوان «بررسی کلی دهه دیموکراسی- مشروطیت - ازین قلم» یعنی عنوان در کتاب "بررسی کلی ده دیموکراسی(مشروطیت)" می رویم:

درین قسمت مقدمتاً چنین آغاز میگردد: (برعکس آنچه از شگوفایی امور زنان در این دوره تذکر داده شد، در سائر موارد استفاده از ارزشهای مندرج قانون اساسی جدید بجای آنکه در مسیر دموکراسی حرکت کند، در سمت مختلف یعنی "انارشی" راه پیمود).

این واقعیت عریان را که نامبرده در ۸ کتیگوری به عناوین: احزاب- مظاهرات- مطبوعات- تحریکات در ساحه نظامی- شورا یک مرکز اخلاص - تشنج روز افزون بین قوای ثلاثه - شیوع سبوتاژ ها- وضع اقتصادی، بیان نموده، در حقیقت اثباتیست برای روبرو شدن ارزش های قانونیت و حکومت مردم توسط مردم و برای مردم به مقابل اقلیت های وابسته به مخربین داخلی «منجمله سردار محمد داؤد- گرچه ایشان با داشتن مطالعات وسیع اسمی از سردار ذکر نموده اند» و خارجی که هر دو دسته به مقابل ملت افغانستان و ارزش هایی که آن وثیقه گرانها منحصیث قانون اساسی دولت شاهی مشروطه افغانستان در خود مضمحل داشت و چنانچه آقای «اعظم سیستانی» در بالا با اطمینان بیان نموده، بعد از عصر شکوفان و مردمی «شاه امان الله غازی»، پیام آور «دیموکراسی» بود. محترم «داکتر کاظم» با بیان مقدمه بالا میرود به سراغ عوامل و صنف بندی گروپ هایی که تخریب شان باعث سقوط و فنای این عصر فرخنده گردید و البته با کودتای بد فرجام سرطانی و دوران گزرای پلان شده جمهوریت، مملکت به نشیب غیر قابل کنترولی مواجه گردید که دردا که هیچ انجالی برای آن امید متصر نمی توان بود. از جمله کتیگوری های متذکره تا مختصری بر قسمت ۷ کتاب آقای کاظم یعنی «شیوع سبوتاژ ها- صفحه ۳۰۱» نظری می اندازیم:

(وابستگان گروپ های سیاسی بخصوص حلفات چپ و راست افراطی همیشه در این دوره سعی داشتند حالاتی را بوجود آورند که که بر نارضایتی مردم از رژیم بیفزایند، بی امنیتی و بدگمانی را در سطح کشور توسعه دهند، کار شکنی و سبوتاژ را در ادارات معمول سازند، تفرقه و اختلافات را در بین اراکین دولت، نمایندگان پارلمان و ادارات مربوطه دامن زنند. بر علیه رژیم به تبلیغات و نشرات زهر آگین پردازند، اختلافات قومی و زبانی را شدت بخشند و با نفوذ در اردو، آنها را در برابر حکومت به قیام تشویق نمایند و به آنها درس افراط گرایی چپ و راست بیاموزند. پراکنده ساختن آوازه ها، بدنام کردن اشخاص مخالف، دسیسه و توطئه در اجرای امور و خلاصه ده ها اقدام تخریبی دیگر شامل اجندای کار گروپ های مخالف نظام که با شدت عملی میشد. در نتیجه همین تخریبات ذهنیت های عامه علیه حکومت و نظام تحریک میگردد و بی اعتمادی را بین حکومت و ملت دامن میزد).

احسنت بر این تحلیل آفاقی! الحق که در این کتاب و در سال های قبل حق یک شاهد عینی ای بیدار و دقیق در احوال آن عصر را به نحو شایسته ای اداء گردیده است. بیجا نیست که این کتاب با ارزش اکثرأ، منحصیث مدرک معتبری مورد استفاده اینقلم قرار میگیرد. طوریکه این صفحات تصریح می نمایند، دردا که آن عصر بیمثال با اساسات دیموکراسی نو پا که آمال سرکوب شده و مختق یک ملت را بر آورده مینمود و چنانچه در سطور کتاب تذکار یافته، متأسفانه فدای توطئه های سخیفانه داخلی و عمال فروخته شده افغان و البته دشمنان قسم خورده مردم بینوا و مظلوم افغانستان گردید.

این قسمت یاد داشتها را باز هم به قسمتی از کتاب مذکور اختصاص می‌دهیم. درین حصه که امیدی برای نجات کشتی شکسته دیموکراسی و حکومت مردم باشد، تحت عنوان «موسی شفیق آخرین مهره» تحریر گردیده که به قسمت هایی از آن در متون کتاب آقای کاظم از صفحه ۳۰۲ می‌پردازیم:

(با استعفای داکتر عبد الظاهر از مقام صدارت، پادشاه بتاريخ ۵ دسمبر ۱۹۷۷ «محمد موسی شفیق» وزیر خارجه در کابینه قبلی و عضو فعال کمیسیون تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴ را مؤظف تشکیل کابینه ساخت. شفیق پشتون بود، اما به دری مأنوس. او عالم دین بود، اما افکارش آمیخته با تجدد و فراخ نظری. او جوان بود، اما ادراکش همچو پیری با تجربه. با متانت سخن میگفت و نهایت شیک پوش و با صفا. مرد آزاد اندیش و با دسپلین بود. شفیق آخرین امید پادشاه برای اصلاح امور کشور بود که در اثر ناهنجاری ها رو به پاشیدگی و کسوت میرفت. پادشاه و شفیق توافق کرده بودند که در کشور با حفظ ارزش های قانون اساسی، تحولات جدی در امور داخلی و خارجی را در ساحات ذیل به وجود آورند:

در امور داخلی:

- اقدام جهت انفاذ قانون احزاب سیاسی، جرگه های ولایتی و بلدیه ها.
- انفاذ قانون تنظیم اجتماعات عامه، به شمول مظاهرات.
- تجدید نظر بر قانون مطبوعات و حق نشر برای آنده نشراتیکه دقیقاً با ارزش های قانون اساسی همناوا باشند.
- اعاده حیثیت و صلاحیت های از دست رفته حکومت با به عبارۀ دیگر جلوگیری از انارشی که زیر نام دیموکراسی در کشور عام شده بود.
- تعدیل قانون انتخابات شورا» برای همین منظور در نظر بود تا انتخابات ۱۹۷۲- دور سوم شورا به نحوی برای یکسال به تعویق افتد».
- محدود ساختن فعالیت های بی لجام گروه های سیاسی مخالف دولت، بخصوص خلق و پرچم.
- توجه مزید به امور دینی و جلوگیری از تمایلات ضد اسلامی.

در امور خارجی:

- تأکید جدی و عملی در حفظ سیاست بیطرفی و عدم انسلاک به پیمان های نظامی.
- نزدیکی با کشور های همسایه ایران و پاکستان و سائر کشور های اسلامی.
- توسعه روابط نزدیک با جهان غرب.
- بیرون کشیدن افغانستان از وابستگی روز افزون شوروی، البته توأم با دادن اطمینان مبنی بر حفظ دوستی با آن کشور.

«شفیق» به تاسی از اهداف فوق در روابط خارجی موفق شد که معاهده آب دریای هیرمند را با حکومت ایران بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱- ۱۹۷۳ با وجود مخالفت ها در داخل، امضاء کند. پس آنرا با یک عده مسائل مهم دیگر، از شورا بگذراند که اینکار توانایی سیاسی، قدرت استدلال و جلب اعتماد او را در شورا به اثبات میرسانید. «شفیق» همزمان با امضای معاهده فوق اعلام کرد که او به همین ترتیب میخوهد موضوع پشتونستان را با پاکستان نیز با حفظ منافع افغانی حل کند و روابط دو کشور را صمیمانه سازد. او به «نیکولای پودگورنی» صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی که به کابل سفر کرده بود، ضمن دیدار تصریح کرد که: "افغانستان

در نظر دارد سیاست خود را در پرتو انکشافات منطقه شکل دهد، بدون آنکه از سیاست عدم انسلاک منحرف شود تا زمینه خوبتر را برای انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان فراهم سازد».

«شفیق» میدانست که اقدامات او خطر جدی در قبال دارد و شوروی آنرا به سادگی تحمل نمیکرد. اما چون راه دیگری نبود، ناچار برای نجات کشور از یک بحران سیاسی رو به تزايد که دیر یا زود از وقوع یک طوفان عظیم در کشور خبر میداد، دست بکار شود. این طوفان بسیار سریعتر از آنچه گمان میرفت بوقوع پیوست و با حدوث کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به رهبری «محمد داؤد خان» بساط سلطنت چهل ساله «محمد ظاهر شاه» برچیده شد که در قبال آن افغانستان بعد از یک دوره انتقالی دچار آشوب بزرگ و مصیبت بار گردید).

نتیجه نویسنده مضمون بر استناد از کتاب و نظریات دقیق داکتر «سید عبدالله کاظم» در مورد دهه دیموکراسی، همانا بیان حقایق عریان مربوط این عصر طلایی است که بر انتخابات پارلمانی، تفکیک قواء و حقوق افراد اتکاء داشت که بدون شک میتواند حکم «مدینه فاضله» را برای مردم تشنه آزادی و قانونیت تمثیل نماید. وی به صراحت آشکار میسازد که دسائس گوناگون پلان شده چگونه حکومت متعدد را از طریق موجودیت فساد و نا آرامی پلان شده از طریق مظاهرات و پارلمان به ناکامی مواجه ساخته و ثبات و آرامش را معدوم مینمود. داکتر کاظم در روحیه بیان این عصر بر تسوید و اجرای قانون اساسی، تخریب و دسائس داخلی و خارجی و سوء استفاده از ارزش های آزادی بخش رژیم به اساس قانونیت و آزادی های فردی، مطبوعات و امثال آن پرده برمیدارد. وی در حالیکه آخرین پلان شاه را برای تأمین صلح و ثبات با همکاری صدراعظم دانشمند و مدبر وی «مرحوم محمد موسی شفیق» و تشریح دقیق پلان اصلاحی مفید و نجات بخش وطن از حیثه ابر قدرت مخوفی چون شوروی میداند، با افسوس با از دست رفتن چنین یک فرصت پایان دوره مترقی قانون اساسی را با طوفانی که کودتای ۲۶ سرطان وابسته به گروه پرچم وابسته به مسکو، بصورت عاجل عارض نمود، بیان میدارد.

قسمت دوم بخش اول: نظری دقیق و اجمالی بر وقوع کودتای ۲۶ سرطان و چگونگی رژیم جمهوریت، قانون اساسی و ختم رژیم در اثر کودتای منحوس ۷ ثور ۱۹۸۷:

درین قسمت که نظر و استدلال آقای «سید عبدالله کاظم» بار بار چه در پورتال افغان جرمن آنلاین و چه قسمماً بصورت نقل از کتاب مذکور وی، منتشر گردیده است، برای رفع طوالت مبحث ما درین جا استدلال نمیگردد. برای مطالعه دقیق این مضمون افشاگرانه و مستدل ایشان تحت عنوان «کودتای ۲۶ سرطان، سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت» به آرشیف مذکور در وبسایت افغان جرمن آنلاین مراجعه کرده و بر مضمون نمبر ۲ کلیک نموده ممنون سازید.

*** **

پایان بخش اول